



آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه تبلیغ و نه ... تنها برای خواندنست و ...

آراد م. ایل بیگی  گاه روزانه های دیروز ... و امروز

498

## فریدون کمالی : آئین بهائی ، زاده ایران

*Negin* Autumn 2006

شماره ۲۴  
پاییز ۱۳۸۵ خورشیدی - ۲۰۰۶ میلادی  
نکستاره ۳۰۵ دلار

# نگین



زن از نگاه سعیدی سیرجانی



مقاله وارده  
نگارش: فریدون کمالی

## آئین بهائی، زاده ایران و مبرا از هر گونه آرایش سیاسی است

آئین بهائی چیست و منشأش از کجاست؟

آئین بهائی، در نیمه دوم قرن نوزده میلادی، در ایران یا به عرصه وجود نهاد. در آن زمان، ایران، یکی از سیاه‌ترین و شوم‌ترین دوران خود را می‌گذراند. پادشاهان و شاهزادگان قاجار، حکام و بالاحص پیشوایان مذهبی، با نفوذ استبدادی خود، بر جان و مال و نوامیس مردم، مسلط بودند. دور، دور در بند کشیدن افکار و اندیشه‌ها، و شیوع خرافات، و رواج کار شیادان عوام فریب بود. روزگاری بود که ملت ایران، در ژرفای بی خبری و جهل و بی سواد، اسیر دست حکام قاجار و همدستانشان، علمای اعلام، از هر حقی، بی بهره بودند.

صلا و ندائی که ابتدا «سید علیمحمد باب» و سپس «میرزا حسینعلی نوری» در ایران، سر دادند، چون مشعلی بود، که تاریکی‌ها را شکافت. و پس از قرنها سکوت مرگبار، شور و ولوله‌ای رعدآسا، در زیر گنبد نیلگون آن سرزمین، بر پا کرد. ولوله‌ای که اکنون، بعد از گذشت یکصد و شصت و سه سال، طنینش، در چهار گوشه جهان، همراه با نام ایران، به گوش میرسد. ولوله‌ای که آئین بهائی را، در ردیف گسترده‌ترین ادیان عالم، پس از مسیحیت، قرار میدهد.

ندای آئین بهائی، که ندای ترقی خواهی و اصلاح طلبی، و رشد فکری و معنوی انسانها بود، از همان آغاز، زنگ خطر را برای صاحبان قدرت و محممین، که مردم را اسیر زنجیر جهل و نادانی میخواستند، به صدا در آورد. و این بی خردان، از همان نخستین روزها، چماق تکفیر را بلند کردند، و بابتی کشی و بهائی ستیزی را، رایج ساختند. سیل نعمت و افترا، آنچنان که امروز هم می‌بینیم، به سوی بهائیان روانه شد. اگر امروز، بهائیان را عامل صهیونیسم می‌دانند، آن زمان، آنان را ساخته و پرداخته دست دولت‌های روس و انگلیس، قلمداد می‌کردند.

هدف آنها این بوده و هست، که این اندیشه ترقی خواهانه، محو شود. و این ندای پیش رونده، خاموش گردد. و این تحول بنیادی ذهنی، که سیر فکری هزاران هزار نفر را دگرگون ساخته، به نابودی گراید. غافل از آنکه، این سبزه نوخیز را، هر چه بچینند، بارورتر شود.

آئین بهائی، در ایران، زاده شده و میراث فرهنگی و فکری غنی ایرانی دارد. ایران زادگاه نهضت‌های روحانی و معنوی متعددی بوده است. کهن‌ترین این نهضتها، آئین زرتشت بزرگ است. آئین بهائی، به تعبیری، نقطه اوج و صورت تکامل یافته، از نهضت‌های دینی گذشته

گرچه از ابتدای ظهور آئین بابی - بهائی در ایران، مخالفین این دو آئین، افتراءات و اتهامات فراوان، منتشر ساخته‌اند، در ماههای اخیر، شدت این حملات، به طور غیر قابل تصور و تحمیلی افزایش یافته است. و در حالیکه افتراءات و اتهامات اولیه، فقط جنبه مذهبی داشته‌اند، از ۷۵ سال پیش به این طرف، با گسترش بیش افراد، نسبت به مسایل مذهبی، به تدریج افتراءات و اتهامات بهائی ستیزان هم، صورت تازه‌ای به خود گرفته، و داستان‌های جدیدی اختراع کرده‌اند، که بعضی حاکی از اینست، که آئین بابی - بهائی، با توطئه سیاست‌های خارجی بوجود آمده‌اند، و جامعه جهانی بهائی، دست نشانده بعضی دول خارجی، در ایران بوده، و هدفش تفرقه افکنی در بین جوامع مسلمان، و در پی ریشه کن کردن آنها بوده است.

البته، منظور اساسی از انتشار این افتراءات بی پایه و اتهامات بی مایه، تحریک اذهان هموطنان عزیز مسلمان، و شوراندن آنان بر علیه جامعه بهائی ایران بوده است. به این عنوان که بهائیان مزدور، و جاسوس دول خارجی‌اند، باید از آنها دوری جست، و حتی به آنها اجازه دفاع نداد. این بهائی ستیزان، از تمام وسایل ارتباط جمعی استفاده کرده‌اند، و در بعضی موارد هم برای تحکیم اساس گفته‌های ساخته و پرداخته خویش، مآخذی بی اساس، ارائه داده‌اند. باشد که خواننده و یا شنونده، فرصت مراجعه به آن مآخذ را نداشته، و گفته‌های آنها را، بدون چون و چرا و بدون تفحص و تجسس قبول کند. چه خوش گفته است شیخ بهائی:

هر کس که بدم گفت، بدی سیرت اوست  
آنکس که مرا گفت نکو، خود نیکوست  
حرف متلکم، از کلامش پیدا است

از کوزه همان برون تراود، که در اوست  
و بالاخره، برای شوراندن هموطنان عزیز بر ضد جامعه بهائی، بهائیان را با گروههای دیگر که در بین جامعه ایرانی سابقه ناخوش آینده داشته‌اند، مثل ساواک، صیونیست و همجنس باز وابسته دانسته‌اند.

در این جا لازم میدانم، قبل از پرداختن به دفاع از جامعه بهائی، نسبت به افتراءات و اتهامات بی اساس، جامعه بهائی را به طور اختصار معرفی کنم، به امید آنکه، خوانندگان عزیز، بیشتر به تلاشهای مذبحانه بهائی ستیزان، پی برند.

ایران است.

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

«مولوی»

در تعالیم بهائی، اندیشه ترقی روح انسانها، که هدف هر آئینی است، بر مبنای فکر و نهضت‌های ایرانی، و در شکل و قالبی نو و تازه، عرضه شده است. و این تفکر نوین، همان جام جمی است، که سالها روشنفکران و متفکرین و ایران پرستان، برای ترقی و سربلندی ایران، آن را جستجو کرده‌اند. غافل از آنکه، آنچه را خود داشته‌اند، از بیگانه تنها می‌کرده‌اند.

مرکز و محور تعالیم بهائی، انسان است. مقام والای انسان و شایستگی فکری و روحی او، در آثار و نوشته‌های بهائی، به وفور تأکید شده است. انسان سالاری، و اینکه انسان بتواند به اوج شایستگی ذاتی خود برسد، هدف آئین بهائی است. با توجه به این اوج و رتبه، آئین بهائی، اساسی را پی ریزی می‌کند، که انسانها بتوانند در جوامعی آزاد و مترقی، با برادری و صلح و آشتی، حاکم بر سرنوشت خود باشند. و استعدادهای و نیروهای شگرف نهفته در نهاد خویش راه پرورش دهند.

انسان پدیده‌ای مادی نیست. بلکه اصل و منشائی ملکوتی دارد. و حقیقت انسانی است، که او را از سایر موجودات، متمایز می‌سازد. به قول شاعر:

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

چنین انسانی به خداوند وابسته است. و برای تعالی روح خود، به نماز و نیایش و عبادت، پای بند می‌باشد.

همه ادیان راه، چون از یک منبع سرچشمه دارند، می‌پذیرد. در عین حال، برای درک مفاهیم معنوی، معتقد به لزوم تحقیق شخصی است و به کنش و حاکم و آخوند و ملا، روی نمی‌آورد. بدین لحاظ، در آئین بهائی، طبقه‌ای به نام روحانی و رهبر دینی و غیره وجود ندارد. و جستجوی حقیقت، خارج از نفوذ فکری دیگران، و طبقه فردی انسان، قرار گرفته است. رشد فکری بشر، به اعتقاد بهائیان، در حدی است، که نیاز به واسطه، بین خدا و پیامبران از یک سو، و عامه مردم، از سوی دیگر ندارد.

چنین انسانی، بر طبق تعالیم بهائی، آنچه را که خود نمی‌تواند، معتبر نمی‌شناسد. و دین و مفاهیم آن راه، تا حدی می‌پذیرد، که با علم و عقل و منطق، متناسب و همراه باشد. بدین قیاس، عملی راه، که به جای آنکه در خدمت بشر و تکامل او باشد، به عنوان وسیله‌ای، برای تولید جنگ افزار، کشتار انسانها، نابودی ارزشهای انسانی و غیره به کار رود، علم حقیقی نمی‌شمارد. بنابراین، آئینی را که بر خلاف علم و عقل سلیم، به خرافات و اوهام، روی آورد، و از هدف دین، که راستی و پاکدامنی و صلح و انساندوستی است، منحرف شود، نمی‌پذیرد. بر مبنای اخلاقی، تکیه دارد و عفت و عصمت و پاکدامنی و امانت و تقوی راه، ترویج می‌دهد.

آئین بهائی، تساوی کامل حقوق بین زن و مرد را، از ضروریات پیشرفت هر جامعه شمرده، و بر این حقیقت تکیه می‌کند، که بانوان باید از حقوق و امکانات یکسان با مردان، برخوردار باشند. در این آئین، تعلیم و تربیت، یک وظیفه دینی و وجدانی محسوب می‌شود و سواد آموزی و آموختن علم و دانش به کودکان، نخستین فریضه پدر و مادر، به شمار آمده است. در این زمینه، تا بدانجا پیش می‌رود، که تعلیم می‌دهد، اگر در کشوری، پدر و مادری، فقط امکان سواد آموزی و تعلیم، به یکی از چند فرزند خود را داشته باشد، آنکه دختر است، مرجع خواهد بود. زیرا، مادری که نخستین مربی فرزندان است، خود نباید در جهل و بی‌خبری باشد. هر نوع تعصب جاهلانه راه، نهی می‌نماید. بدین ترتیب نژاد پرستی، تعصبات مذهبی، وطنی و زبانی راه، که به شهادت تاریخ، هر کدام بارها، آتش فتنه و قتال بر پا کرده‌اند، مردود می‌شمارد.

دین را سبب محبت و دوستی می‌داند، نه دشمنی و کینه توزی. به همین جهت، فساد و آشوب، حتی آنچه قلب انسان دیگری راه، بیازارد و یا سبب اندوه دیگری شود راه، منع می‌کند. و محبت و عشق و فداکاری، در راه دیگران را تشویق و تأیید می‌نماید.

اساسی برای تنظیم امور اقتصادی، بر مبنای معنوی، بنا می‌نهد، که فقر و ثروت مفرط، هر دو راه، از میان بر می‌دارد.

تشکیلات اداری پایه‌ریزی می‌کند، که تمام افراد جامعه راه، در سرنوشت خود، با مشورت آزادانه، و قبول رأی اکثریت، شریک می‌سازد. و بدین ترتیب، دموکراسی بنیادی راه، که هنوز ممالک دموکراسی غربی، در پی حصول آنند، به واقعیت می‌رسانند. دین را به کلی از سیاست، جدا می‌داند.

و سرانجام، خواستار صلح پایدار، بر روی زمین است. صلحی که از ابتدای تاریخ، آرزوی نسلهای بشریت بوده است. و در این زمینه، به وحدت عالم انسانی، وحدت معنوی، و برادری جهانی انسانها، نظر دارد. وحدتی که بتواند ضامن برای صلحی پایدار باشد. وحدتی جهانی، بدون آنکه هویت ملی و مذهبی، و حدود و مرزهای سنتی و تاریخی کشورها، آن را خدشه‌دار کند. (۱)

چنین آئینی، برخاسته از جامعه ایرانی است. و بر خلاف آنچه مخالفین این دو آئین انتشار میدهند، هیچ گونه دخالت دول خارجی در تأسیس آن، نمی‌توانسته نقشی داشته باشد. در هیچ یک از نوشته‌های باب و بهالله، نمی‌توان کوچکترین اثری از طرفداری و یا مخالفت با یک دولت خارجی، پیدا کرد. آن مؤرخین و یا نویسندگانی که چنین ادعاهای بی‌مدرکی را مطرح می‌کنند، توهین به هزاران انسان شریف می‌نمایند، که در راه برآوردن آرمانهای خود، از مال و مقام و جان گذشته، و با خون خود، بهای اعتقادات خود را پرداخته‌اند.

بایان و سپس بهائیان، در این یکصد و شصت سال گذشته، مرغ قربانی، در عزا و عروسی بوده‌اند. گاهی قربانی مخالفت روحانیون با حکام، و زمانی قربانی مخالفت روحانیون با یکدیگر شده‌اند. در این

۱ - بهائیان و ایران: از انتشارات پیام دوست لوکرزبورگ ۱۹۸۶.

باره، پای سخن احمد کسروی، موزخ نامدار ایران می‌نشینیم: «در بهار سال ۱۲۸۲ ق (۱۸۶۶ م)، به نوشته براون، در طهران و یزد، شورش نمودار گردید. و در یزد کار بدتر شد، و به کشتار بهائیان انجامید. این در خرداد ماه بود. در مرداد و شهریور، دوباره بهائی‌کشی، در یزد و اسپهان، هر دو، در گرفت. این شگفت خواهد بود، که مردم، از تعرفه گمرکی و از به کار گرفتن بلژیکیان، گله می‌نمودند، و از اتابک و گرایش او به همسایه بیگانه، رنجیده می‌بودند، چرا کینه از بهائیان جویند. مگر چه پیوستگی، میان آن کارها با بهائیان بوده؟» (۲) بر اساس همین استدلال‌هایی که صد سال قبل، باعث شد جمعی از بهائیان، جان خود را از دست بدهند، در دوره پهلوی نیز، فشار و دشواری بر بهائیان ادامه داشت و در دوره انقلاب اسلامی هم هزاران بهائی ایرانی، مجبور به ترک وطن گردیدند. هزاران نفر از حقوق اجتماعی محروم گشتند و حتی فرزندان آنها از تحصیل، که ابتدائی‌ترین حق انسانهاست، محروم شدند و عده زیادی هم جان باختند.

در بین اسامی جان باختگان، نام پیرمردی ۸۰ ساله در یزد، و دختر ۱۷ ساله در شیراز، با جرم جاسوسی، به چشم می‌خورد. بسیار شگفت انگیز است، که هیچگاه مدافعین حقوق بشر و مدعیان دموکراسی، از خود سوآل نکرده‌اند، که یک پیرمرد ۸۰ ساله یزدی، که در تمام عمر خود، پای از یزد بیرون نگذاشته، و با یک دختر ۱۷ ساله دانش آموز شیرازی، چگونه ممکن است که جاسوس بوده باشند، و در چه زمینه‌ای و برای کدام دولتی و یا گروهی، جاسوسی می‌کرده‌اند. آیا مدارک آنها چیست و کجاست؟ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. حال برای بررسی اینکه چرا بهائی ستیزان، هموطنان مسلمان ما را، بر ضد جامعه بهائی می‌شوراندند، لازم است نگاهی به بافت اجتماعی دوران پیدایش باب بیندازیم و برای این تحقیق، باید از گذشته‌های دور شروع کنیم.

#### پیش زمینه تاریخی

همه تاریخ پژوهان، با هم در این قول شریکند، که از قرن ۱۶ میلادی به بعد، با روی کار آمدن حکومت صفوی، که مذهب شیعه را در ایران، به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد، نقطه عطف مهمی در تاریخ ایران بوجود آمد. از این دوران، مرام شیعه، وارد بافت حکومت ایران گردید. و به علمای شیعه، اجازه داد که در جمع شوون اجتماعی جامعه، دخالت کنند و تا آنجا پیش روند که شاه مملکت را نیز دست نشانده خود قلمداد کنند.

**شیخ جعفر نجفی**، صاحب کاشف الغطاء، عدم مشروعیت ذاتی سلطنت، و لزوم اطاعت مردم از مجتهد، به جای شاه را، در زمان غیبت امام معصوم، به روشنی، در موارد مختلف، تأکید و فقط اطاعت از سلطان را، مأذون به اذن مجتهد دانست. (۳) بنابراین به تدریج روحانیون، خود را صاحب کشور ایران دانستند. و در اواخر دوران صفویه، که روحانیون قدرت بیشتری کسب کرده بودند، انجام امور کشور به استخاره و جادو و جملیل، وابسته بود.

در دوران صفویه تا شاه سلطان حسین، علما دارای قدرتی بودند، اما از دوران سلسله قاجارها، و خصوصاً با شروع سلطنت فتحعلی شاه، روحانیت شیعه، به اوج قدرت رسید. در اینجا نوشته سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران را، شاهد قرار می‌دهیم: «یکی از ناگوارهای بسیار زبان بخش در این دوره، نفوذ فوق‌العاده‌ای است که به روحانیون مردم آزار سودپرست، داده بودند. سیاست مذهبی دوره صفویه، چنان زبان آور نبود. زیرا پادشاهان آن خاندان، آنها (روحانیون) را تنها، برای کارهای روحانی می‌خواستند و جز ادای وظایف شرعی، کاری نداشتند. اما در دوران شاهان قاجار، چون می‌دانستند که مردم، پادشاهی آنها را، به حق نمی‌دانند، بدین جهت پشتیبانی روحانیون را می‌خواستند و آنها را حاکم بر جان و مال مردم کردند.

دخالت سید محمد اصفهانی، و فتوای جنگ او با روسیه، و از دست دادن بخشی از خاک ایران، و با دخالت‌های سید شفتی در اصفهان، در سیاست، و رابطه او با انگلیس، و فتوا بر علیه جنگ هرات، نمونه‌هایی از دخالت آنها، در امور کشور داری بوده است. (۴) در دوران حکومت شاهان قاجار، ایران فرسنگها از اروپا عقب ماند. بر اثر فتوای روحانیون، ایجاد مدارس جدید، خلاف شرع بود و نباید تأسیس می‌شد. نه از مدرسه و تحصیلات عالی خبری بود، نه روزنامه‌ای در کار بود و نه اجازه تأسیس چاپخانه (داده میشد). زیرا خلاف شرع بود که نام «الله»، زیر ماشین چاپ برود. خلاصه آنچه بوی تجدد میداد، مورد مخالفت روحانیت شیعه، قرار میگرفت.

برای اینکه خواننده عزیز، بتواند تصویری از اوضاع ایران، در دوران سلطنت ناصرالدین شاه، در ذهنش مجسم کند، از نوشته‌های چند متفکر و روشنگری، که در آن زمان، شاهد اوضاع وحشتناک ایران بوده‌اند، بهره می‌گیریم. در سطور زیر، مروری میکنیم به نگارشات چند تن از روشنفکران و متفکرین ایرانی آن زمان، طالبوف، فتحعلی آخوندزاده، ملکم خان و آقاخان کرمانی. این چند نویسنده یاد شده، در دوران ناصرالدین شاه میزیسته‌اند و انگیزه روشنفکریشان، روند اضمحلال و فلاکت ایران بوده است. آخوندزاده می‌نویسد: «حیف بر تو ای ایران... خاک تو خراب است... اهل تو نادر و شاه تو مستبد است. و تأثیر ستم مستبد و زور خرافات متشرعان، باعث ضعف و ناتوانی تو شده است». (۵)

**طالبوف** می‌نویسد: «قرینه آرایش معنوی ما، ناپاکی جسمانی است. زندگی روزمره تمام طبقات، دارا و ندار، در کثافتکده می‌گذرد. علتش فقر نیست، فرهنگ اجتماعی است. حمام که برای نظافت ساخته

۲ - تاریخ مشروطه ایران: نوشته سید احمد کسروی، انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۶۳.

۳ - علما و انقلاب مشروطه: لطف الله آجودانی، نشر اختران ۱۳۸۳، ص ۲۵.

۴ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، در دوره معاصر: سعید نفیسی ۱۳۶۴ ج ۲، ص ۳۸-۹.

۵ - میرزا فتحعلی آخوندزاده: کلیات آثار، ج ۲، ص ۳۲.

شده، کانون کثافت است. مطبخ، کثیف‌تر از «تون» حمام. مسافرخانه، همسایه طویله است. پر از عقرب و رطیل و ساس و شپش... پیراهن سفید، تا چرک و سیاه نگردد، عوض کردنش جایز نیست. جوراب تا نگندد، نباید از پای بیرون آورد. دستمالی که با آن چند بار دماغ را پاک کرده‌اند، لفاغه میوه و سبزی است، که از بازار می‌خرند... اعیان و تجار، ایوان منقش می‌سازند، و چلچراغ آویزان می‌کنند، اما از ده قدمی‌اش، عفونت صادر می‌شود. روزی بیست من برنج می‌پزند، اما صابون در مطبخ، حاکم اکسیر است. لحاف مخمل و اطلس می‌دوزند، اما بوی عرق آن، خواب را بر هر جنبه‌ای حرام می‌کند». (۶)

ملکم در کتابچه غیبی مینویسد: «قصوری که داریم اینست که هنوز نفهمیده‌ایم که فرنگی‌ها چقدر از ما پیش افتاده‌اند. ما خیال می‌کنیم که درجه ترقی آنها، همانقدر است که در صنایع ایشان می‌بینیم، حال آنکه، اصل ترقی ایشان، در آئین تمدن، بروز کرده است و برای اشخاصی که از ایران بیرون رفته‌اند، محال و ممتنع است که درجه این نوع ترقی فرنگ را بتوانند تصور نمایند». (۷)

میرزا آقاخان کرمانی، درباره وضع ایران می‌نویسد: «در اصلاح کار، و رفع هرج و مرج، باید قطعاً، قطع نظر، از این طایفه قاجار و چند نفر ملای احمق بی شعور نمود... اینها جمیع حرکتشان، تحت غرض است... به هیچ چیزشان اطمینان نیست...» (۸)

دستگاه رهبری شیعیان، در نیم قرن دوران ناصری، از همه امکانات حکومت، برخوردار بود و هر پیشوای مذهبی، بارگاهی برای خود داشت. قسوه قضائیه، سه کلی در قبضه قدرتش بود. و قوه اجرائیه مذهبی، در رقابت با «دیوانخانه»، از میدان عمل وسیعی برخوردار بود. امین‌الدوله، صدر اعظم مظفرالدین شاه، در این باره می‌نویسد: «در سالهای آخر پادشاهی ناصرالدین شاه، و در دوران پادشاهی مظفرالدین شاه، هرج و مرج و لجام گسیختگی، در کار روحانیون، به مراحل کمال رسید. در پایتخت و در هر یک از شهرهای ایران، یکی دو نفر از روحانیون، عده‌ای اوپاش و ارادل راه، به دور خود جمع کرده از انجام هر کار زشتی پاک نداشتند». (۹)

«روحانیون ایران، در این دوران، به مقامات و وظایف گوناگون، یک دستگاه عظیم حکومتی را تشکیل میدادند که دهها هزار حقوق بگیر داشت. مالیات میگرفت، و هیچ خرید و فروشی، و یا ازدواجی و طلاق، بدون شرکت آنان صورت نمی‌گرفت. و بالاخره به جز لشکر اوپاشان... که نیروی سرکوب‌گوش بود، باید خیل عظیم طلبه‌گان را نیز به عنوان «رعایای» این دستگاه، ارزیابی نمود. قدرت و ثروت متمرکز در دست مقامات بالای این دستگاه، چنان بود، که حتی دیگر، در بند، زهد فروشی نیز نبودند... و همچون شاهانی بزرگ و کوچک، عیناً از همه لذتها، و ثروتهای ممکن، بهره داشتند. جالب است که تاریخ نگاران دوران قاجار، علاوه خاصی به شمردن تعداد زنان حرمسرای شاهان، نشان داده‌اند. زن با رنگی و علاقه آنان به عیش و نوش راه، به طور مشروحی توصیف کرده‌اند. در حالیکه میتوان تصور نمود،

که در اندرونی طبقه جلیله روحانیون، که کل طلاق و ازدواج ملت، در دستشان بود، و هر بیوه زن جوان، یا پیر مالدار را، ملک شخصی خود می‌انگاشتند، چه گذشته است». (۱۰)

برای نشان دادن قدرت مادی پایگاه حکومت مذهبی، در ایران، از خاطرات ظهیرالدوله نمونه‌ای یاد می‌کنیم.

«متمول‌ترین و مالک‌تر از همه، حاجی آقا محسن مجتهد است. او سالی بیست و پنج هزار خروار گندم، ضبط انبار دارد، که یک کرور (نیم میلیون) تومان می‌شود. دو هزار تومان نقد، و املاک و اجاره مستغلات شهری دارد. پنج هزار تفنگ مکتز با فشنگ دارد. سه هزار سوار تفنگچی، در املاکش حاضر دارد. او متجاوز از ۳۰ زن دارد». (۱۱)

در این جا، بی اختیار، به یاد گفته سعدی علیه الرحمه می‌افتیم که:

هر که می‌بینی چنان باید که هست  
گر توانایی، اگر کوتاه دست  
آنکه مسکین است، اگر قادر شود  
بس خیانتها، از او صادر شود  
گریه مسکین، اگر برداشتی  
تخم گنجشک از جهان برداشتی  
آن دو شاخ گاو، اگر خر داشتی  
آدمی را در جهان، نگذاشتی

حال که اوضاع ایران راه، در زمان پادشاهی ناصری مجسم کردیم، به ظهور نهضت باب، به طور اختصار اشاره می‌کنیم.

#### نهضت باب

در چنان محیط کثیف، تاریک و خفقان آوری، که ایرانیان فلک زده بدبخت، و از همه جا وامانده، در زیر فشار دو حکومت، یکی حکومت مستبد چکمه‌ای و دیگری حکومت ظالم نعلینی، زندگی می‌کردند، جوانی شیرازی به نام سید علیمحمد باب، پای به میدان گذارد و مجهز به آرمانهای نوین، خود را ناجی جامعه بشر معرفی کرد. آنچه او با خود داشت، درست مخالف آنچه بود، که در ایران آن زمان، رواج داشت.

طاهره قره‌العین، آن زن غیور، و یکی از ۱۸ پیرو اولیه باب، جسورانه و بی پروا، آغاز فصل جدید، در تاریخ بشریت راه، اینطور

۶- اندیشه‌های طالبوف تبریزی: فریدون آدمیت، ص ۸۳.

۷- کتابچه غیبی میرزا ملکم خان، «نظام الدوله».

۸- ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران: فریدون آدمیت، ج ۱، ص ۲۹.

۹- خاطرات سیاسی میرزا علی اصغر خان امین الدوله: ص ۱۶۷.

۱۰- رگ تاک: دلارام مشهوری، ج ۲، ص ۲۲.

۱۱- خاطرات ظهیرالدوله، سرآغاز اقتدار اقتصادی و سیاسی ملایان، هما ناطق، ج ۲، ص ۴۸.

توصیف میکند:

هان صبح هدا فرمود، آغاز تنفس  
روشن همه عالم شد، ز آفاق و زانفس  
دیگر ننشیند شیخ، بر مسند تزویر  
دیگر نشود مسجد، دکان تقدس  
بریده شود رشته تحت الحنک از دم  
نه شیخ بجا ماند و نه زرق و تدلس  
مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق  
تبدیل شود اصل تباین به تجانس  
آزاد شود دهر، ز اوهام و خرافات  
آسوده شود خلق ز تخیل و توسوس  
محکوم شود ظلم به بازوی مساوات  
معدوم شود جهل به نیروی تفرس  
گسترده شود در همه جا فرش عدالت  
افشاندۀ شود در همه جا تخم تونس

طاهره در حالیکه در زندان ناصری بسر میبرد، اظهار داشت:

دکان تزویر و ریا، و تقدس مآبی شیخان ریاکار، باید بسته شود.  
بشر باید به نیروی دانش و بینش، ریشه نادانی را از بیخ، و بن برکنند.  
بیدادگری باید جای خود را، به دادگری دهد. نهال دشمنی، باید  
بخشک و درخت دوستی و مهر، بر بار نشیند. صلح و آرامش، باید  
جهان را فراگیرد و نظمی نوین، در آشفته بازار جهانی برقرار  
گردد. (۱۲)

با انتشار آرمان‌های باب، که حکایت از یک جامعه به تمام معنی  
دموکراتیک می‌کرد، چنان دموکراسی که هنوز اروپا و آمریکا هم  
مقدمه آن را شروع نکرده بودند، تعدادی بیشتر از افراد، اکثراً  
دانشمند و فقیه، به او ایمان آورده، و در راه انتشار آرمان‌های او، جان  
باختند. بعد از آن، توجه و هجوم افراد ستم‌دیده و رنج کشیده بود، که  
زنگ خطر، برای دو حکومت مستبد، به صدا در آمد.  
در این جا فقط به یک مورد، برای نمونه، که از قول دوست و  
دشمن هر دو، گزارش شده اشاره می‌کنم.

وقتی سید علیمحمد باب را از قلعه چهریق به تبریز، برای شرکت  
در مجلس ولیعهد می‌بردند، در شهر ارومیه، باب، تصمیم به استحمام  
گرفت. بعد از خروج او از حمام، مردم شهر ارومیه هجوم کردند و  
تمام آب خزینه حمام را، (استکان، استکان) به عنوان تبرک بردند. (۱۳)  
از آنچه تا به حال ذکر شده، منظور اینست که روشن شود، چرا  
حکومت پادشاهان و حکومت مذهبی ایران، از نهضت باب، به آن همه  
ترس و واژه دوچار شدند. آنها به خوبی می‌دانستند که با پیشرفت  
آئین بابی، اساس هر دو حکومت، متزلزل و به زودی برچیده خواهد  
شد. و آنها باید از مال و منال و مقام، و لذات در حرمسراها، چشم  
پوشند. بنابراین با قدرت هر چه تمام‌تر، هر دو حکومت، برای مقابله و  
جلوگیری از پیشرفت این نهضت جدید، کمر بستند.

ناصرالدین شاه، نهضت باب را به عنوان اغتشاش، برای ویران  
کردن ایران، محسوب نمود. پیشوایان مذهبی، این نهضت را تیشه‌ای بر

ریشه اسلام قلمداد کردند و هر دو حکومت مستبد و مقتدر و ظالم،  
عزم را برای نابودی این نهضت نوین، جزم کردند. باب را تیر باران، و  
بیشتر پیروان او را به وحشیانه‌ترین وضعی، با حضور مورخین خارجی،  
به قتل رساندند. به امید اینکه خبری و اثری از آئین باب و پیروانش،  
نخواهد ماند. ولی مگر امکان داشت که با کشت و کشتار، چنین نهضت  
عظیمی، ریشه کن گردد؟

معممین، وقتی متوجه شدند که با کشت و کشتار، نمی‌توانند جلوی  
این سیل خروشان راه سدی شوند، حيله دیگری آغاز کردند و نقشه  
تازه‌ای طرح نمودند. تصمیم گرفتند که با ساختن دروغ و بستن  
افتراات و اتهامات بی اساس، نهضت باب را از لحاظ مذهبی، بی پایه  
و اساس جلوه دهند. و البته در آغاز کار، این افتراات و اتهامات، در  
مردم ایران، که چندان به مسایل مذهبی، وارد نبودند مؤثر واقع گردید.  
در اینجا ذکر یک افتراء مشهور، که کراراً از منابر شنیده شده، اشاره  
میکم:

روزی واعظی، بالای منبر می‌گفت، این شمر ملعون، بابی بود. سر  
سیدالشهدا را برید و مستعین هم فریاد می‌زدند، لعنت بر بابی. آنقدر  
مردم ساده لوحند که نمی‌دانند، بین شهادت حضرت سیدالشهدا، تما  
ظهور باب، حدود ۱۲۶۰ سال فاصله است. و یا به این داستان گوش  
کنید: فروغ آبادی، یکی از بهائیان خراسان، تعریف کرده است،  
که روزی مرا به عنوان بهائی بودن، دستگیر کرده بودند که بکشند. در  
سر چهار سوق بازار، که محل فتوی بوده، من ایستاده بودم. جمعیت  
کثیری آمده بودند. پیر زن گوژ پستی مردم را عقب میزد و میگفت،  
بگذارید من، این بابی را ببینم. مردم به او کوچه دادند. زن خودش را به  
من رسانید. گفت این است بابی؟ این که آدم است. شما می‌گویید، بابی  
گرفته‌اید.

این داستان نشان میدهد، که معممین، چه غول عظیم‌السیکری، از  
پایان ساخته بودند، که مردم، فرد بابی را، یک موجود عجیب  
نوظهوری می‌پنداشتند، که همه باید از او فرار کنند.

در ۹۰ سال اولیه نهضت باب، و بعد نهضت بهائی، افتراات،  
بیشتر جنبه مذهبی داشت. ولی با پیشرفت سطح فهم و درک افراد،  
نسبت به مسایل مذهبی، معممین متوجه شدند که دیگر اسلحه آنها،  
برای خاموش کردن ندای باب و بهالله، کارگر نیست. آنگاه، به خلق  
افتراات تازه، پرداختند. و نهضت بابی - بهائی را به عنوان توطئه  
سیاسی، و بهائیان را به عنوان جاسوس و مزدور خارجیان، قلمداد  
کردند. و با زیر و رو کردن تاریخ، توانستند، به زعم باطل خود،  
بهانه‌هایی به نفع خود، و به ضرر جامعه بهائی، بیابند.

#### رابطه آئین بهائی و دولت روسیه

برای مثال، چون آگاه شدند که بعد از تیراندازی به ناصرالدین شاه،  
در جمع افرادی که در زندان سیاه چال طهران، محبوس شدند، میرزا

۱۲ - مجله سیرغ، دکتر طلعت بصاری: شماره ۲-۳، ۹۲، ص ۸۴

۱۳ - کواکب الدریه، عبدالحمین آیتی: ج ۱، ص ۲۲۳.

بهائی به رشته تحریر در آورده بود. وقتی متوجه شد، که در آئین بهائی، از مقام و منصب روحانی، برای افراد، خبری نیست، و افراد بدون واسطه، خود مسؤول تفحص و جستجوی حقیقتند، از جرگه پیروان آئین بهائی خارج، و کتابی سراسر دروغ، بر علیه جامعه بهائی نگاشت. از جمله در آن کتاب، اشاره به کمک (عباس افندی)، فرزند مؤسس آئین بهائی، بعد از جنگ جهانی اول، به افراد قحطی زده فلسطین نموده بود. و چون در آن زمان، فلسطین در تصرف بریتانیای کبیر بود، و این عمل بشر دوستانه عباس افندی، مورد تشویق و تحسین ملکه انگلیس، واقع شده بود، آن راه، به عنوان دخالت دولت انگلیس، در ایجاد آئین بهائی محسوب داشت.

معممین، که در پی چنین مدرکی بودند، از این کلاه، کوهی ساخته، و جامعه بهائی را دست نشانده دولت بریتانیای کبیر دانستند. اما اصل داستان از این قرار است که:

عباس افندی و خانواده‌اش، در ایامی که در زندان عثمانی بسر میبردند، مورد ظلم و ستم فراوان آن دولت قرار داشتند. این ظلم و ستم به حدی رسیده بود که عبدالحمید، سلطان جون و ترسوی عثمانی، که از سایه خود می‌ترسید، به علت استماع اکاذیب مخالفان بهائیان، تصمیم گرفته بود که عبدالبهاء را، یا به صحرائ فیزان تبعید، و یا در دریای مدیترانه غرق کند. اما در همان ایام، حزب ترک جوان، موفق شد عبدالحمید را از سلطنت معزول و زمام امور را در دست گیرد. در نتیجه، تمام زندانیان دولت عثمانی، منجمله عبدالبهاء، آزاد گردیدند و عبدالبهاء آزاد، توانست برای اولین بار، پس از تحمل ۵۷ سال زندان، برای رساندن پیام پدرش (بهالله) به اروپا و آمریکا سفر کند. و در جوامع مختلف، نهضت بهائی و آرمانهای آن راه، به سمع جهانیان برساند. در ضمن سفر اروپا و آمریکا، عبدالبهاء، با توجه به اوضاع ممالک اروپا و آمریکا، و مشاهده تضادها و ناآرامیها، بین ملل مختلف، احساس کرد که جنگ جهانی سوزی در پیش است. او شرح این مشاهده و احساسش را نوشت، و در مراجعت از اسفارش، با مال اندیشی خاص خود، بهائینی را که در فلسطین ساکن بودند، توصیه و تشویق کرد که به جای هر شغل دیگری، به زراعت بپردازند و تا بتوانند محصولات کشاورزی و مواد غذایی ذخیره کنند. زیرا جنگ جهانی سوزی در پیش است، و قحطی و کمبود مواد غذایی، فلسطین را تهدید خواهد کرد.

دو سال بعد از اسفار او، پیش بینی او دقیقاً به وقوع پیوست و جنگ جهانی اول شروع گردید. در این جنگ، از یک سو، دولت عثمانی و اتریش و آلمان، و از سوی دیگر، روسیه و فرانسه و انگلستان و سپس آمریکا شرکت داشتند. در آن وقت، تقسیم امپراطوری عثمانی به کشورهای عربی خاور میانه، آرزوی دول انگلیس و فرانسه بود که کامیاب شدند و در مرحله پایانی جنگ، انگلستان، فلسطین، قبرس و

حسینعلی نوری، مؤسس آئین بهائی، هم بود، که بعداً بیگناهی ایشان اثبات و به کمک شوهر خواهرشان، آقای آهی، منشی سفارت روس، آزاد گردیدند، بنابراین بهتر آن دیدند که داستانی جعلی، از قول سفیر روس در ایران، به نام «کینیاز دالغورکی» بیافرینند، که دولت روس بود که از نهضت باب طوفداری و نهضت بهائی را بوجود آورد. و با اینکه این داستان جعلی، توسط بسیاری از روشنفکران بی طرف ایران، تکذیب گردیده، معممین هنوز هم، از آن به عنوان وسیله‌ای، برای تحریک و شوراندن هموطنان عزیز بی اطلاع، بر علیه بهائیان بیگناه، استفاده میکنند. در این جا به ذکر چند نمونه بسنده میکنم.

۱ - آقای سید احمد کسروی، تاریخدان معروف، که علیه آئین بهائی هم کتاب نوشته، و هیچگونه توافقی در مورد آئین بهائی نداشته است، در مقالات متعددی، مجعول بودن و مقتضح بودن یادداشت‌های «کینیاز دالغورکی» را مدلل داشته، و حتی در کتاب «بهائی گری» خود، چنین می‌نگارد:

«از سه چهار سال پیش، نوشته‌ای به نام یادداشت‌های «کینیاز دالغورکی» به میان آمده، که «زنجیر خوشبختی» گردانده شده و کسانی نسخه‌هایی برداشته، به این و آن می‌فرستند... بی گمان چیز ساخته‌ایست. و چنانکه به تازگی دانسته شد، یک مرد بی مایه بلند پروازی، که در طهران است، و سالها به شناخته گردانیدن خود میکوشد، این راه ساخته و از یک راه، دزدانه میان مردم پراکنده.» و بعد اضافه میکند، که «بایگری و بهائیگری از شیخیگری و شیعه گری زائیده شده و این بسیار بیجاست که کسی بگوید، که فلان روسی و یا انگلیسی آن را پدید آورد» (۱۴)

۲ - آقای عباس اقبال آشتیانی، استاد تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه طهران، چنین مینویسد: «در باب داستان «کینیاز دالغورکی»، حقیقت مطلب این است، که آن، به کلی ساختگی، و کار بعضی شیادان است. علاوه بر اینکه وجود چنین سندی را تا این اواخر، احدی متعرض نشده بوده، آن، حاوی اغلاط تاریخی مضحکی است، که همه آنها، صحت آن را به کلی مورد تردید قرار میدهد.» (۱۵)

۳ - آقای مجتبی مینوی، استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه طهران، چنین مینویسد: «یقین کردم که این یادداشت‌های منسوب به «دالغورکی»، مجعول است» و آنگاه، پس از برشماری اغلاط تاریخی و تناقضات درونی و امتناع منطقی صحت آن، «چنین از روی همین مطالب خلاف واقع، و اغلاط تاریخی که در این یادداشت‌های منسوب به «دالغورکی» موجود است، میتوان حکم کرد که تمام آنها مجعول است و این جعل هم باید در ایران شده باشد.» (۱۶)

### رابطه آئین بهائی و دولت انگلیس

بعد از اینکه معممین دروغ پرداز، از نوشتن داستان ساختگی «دالغورکی»، بهره‌ای نبردند، در فکر خلق داستان تازه‌ای افتادند و آن این بود، که یکی از پیروان بهائی، به نام عبدالحسین آیتی، به فکر اینکه شاید بتواند در جامعه بهائی، برای خود، جاه و مقام و منصبی ایجاد کند، به جامعه بهائی پیوسته بود و حتی دو کتاب هم راجع به تاریخ

۱۴ - بهائی گری، سید احمد کسروی: چاپ طهران، سال ۱۳۳۵، ص ۹-۸۸.

۱۵ - مجله یادگان، عباس اقبال آشتیانی: سال پنجم شماره ۸ و ۹ ص ۱۴۸.

۱۶ - مجله راهنمای کتاب، مجتبی مینوی: سال ششم شماره ۱ و ۲ ص ۲۲.

اردن و فرانسه، لبنان و سوریه را تصرف نمودند. بعد از جنگ، «عبدالبهاء»، مردم فلسطین و سرایان انگلیسی را با مواد غذایی ذخیره شده، از نگر سنگی نجات داد. و این اقدام بشر دوستانه عبدالبهاء بود، که سردار انگلیسی «آلن بی Allenby» را به تحسین واداشت. او به نزد عبدالبهاء شتافت و او را ستایش کرد. و این خبر را به گوش ملکه انگلیس رسانید. و در ازاء این خدمت بشر دوستانه، ملکه انگلیس، به عبدالبهاء لقب «سر» اعطا کرد. لقبی که هرگز عبدالبهاء از آن استفاده نکرد. عبدالبهاء مجبور به قبول این لقب بود و نمی‌توانست از قبول آن، خودداری کند، زیرا عدم قبول این لقب، بی احترامی نسبت به دولتی بود، که حال فلسطین را در تصرف داشت.

وقتی این خبر به گوش معممین رسید، کارزار تبلیغاتی مؤثری را علیه بهائیان آغاز کردند. و در کتاب‌هایی که بر ضد بهائیان نوشتند، یکی را نمی‌توان یافت که در آن، این واقعه را به عنوان مدرک وابستگی بهائیان به انگلیس، قلمداد نکرده باشند. در حالیکه، اولاً دولت انگلیس، به بسیاری از افراد بشر دوست، این لقب را اعطا کرده است و ثانیاً درست شبیه این است که یک نفر ایرانی صلح دوست، در زمان ما به علت اعمال خیرخواهانه و بشر دوستانه‌اش، از پرزینت آمریکا، به دریافت لقبی نائل آید، آیا شایسته است او از دریافت لقب خودداری کند، به آن علت که ممکن است دشمنان، به او برچسب جاسوسی دولت آمریکا، بچسباندند؟!

در تمام کتب بهائی، جز یک اشاره، به اعطای این لقب نمی‌توان یافت. در این جا لازم است اضافه کنم، که آنچه قاطعانه، سخافت سخنان مخالفین آئین بهائی را، مدلل می‌سازد، این است، که دولت انگلستان، بر طبق قانون آن کشور، همه مدارک محرمانه آن کشور، متعلق به گذشته را، هر از چند گاه، علنی و غیر محرمانه کرده، و در دسترس عموم قرار می‌دهد. حقیقت اینست که دروغ بافان مغرض بهائی ستیز، همه این اسناد و اوراق را، بارها زیر و رو کرده‌اند، و هیچ نیافته‌اند. همانگونه که پس از انقلاب روسیه، کمونیستهای ضد بهائی هم، اسناد محرمانه دولت روسیه را، بارها زیر و رو کردند، به خیال باطلشان که، شاید به نحوی بتوانند رابطه‌ای میان آئین نو ظهور ایرانی، و دولت تزاری، برقرار کنند، اما چون کوچکترین اشاره‌ای نیافتند، مجبور شدند که از اصالت نهضت بابتی، سخن گویند.

حال نیز چون مطلقاً کوچکترین سند و یا نامه‌ای، که دال بر رابطه آئین بابی - بهائی با دولت بریتانیای کبیر باشد، وجود ندارد، در نتیجه مخالفین آئین بابی - بهائی، مجبورند به سفسطه پردازند و داستانهای بی اساس دیگری بسازند. اما اگر کوچکترین رابطه‌ای بین دولت بریتانیای کبیر، و آئین بابی - بهائی وجود داشت، مسلماً نامه‌ها و اسناد محرمانه‌ای، میان جامعه بهائی و سفارتهای بریتانیای کبیر، رد و بدل گردیده بود. کما اینکه جزئیات ارتباطات معممین و گروههای دیگر، با دولت بریتانیای کبیر، و مأموریت‌هایشان، در نامه‌ها و اسناد گوناگون، مطرح شده است. در اینجا برای ذکر چند نمونه، از کتاب رنگ تاک الهام میگیریم:

«اوج گیری نفوذ ملایان، چنان عظیم و همه جانبه بود، که برخی

تاریخ پژوهان، از جمله «هما ناطق»، اصولاً این دوره را سرآغاز اقتدار اقتصادی و سیاسی ملایان یافته‌اند... اگر پیش از آن، دستکم، روابط خارجی کشور (ایران) به طور کلی، در دست دربار بود، از این پس، این حاکمیت، حساب خود را از دربار جدا نمود. در این راه، طرف اصلی «معامله»، انگلیس بود. و رهبری شیعیان در عتبات، خود را به جیره خوار رسمی این دولت، بدل ساخت.

نکته جالب آنست که از این پس، کنسولگری انگلیس، در بغداد، تابع سفارت این کشور، در طهران بود، و نه در اسلامبول. پایه این معامله، از مدتی پیش، بدین صورت فراهم آمده بود، که هاردرینگ، سفیر انگلیس، در راه برقراری «رابطه حسنه با مراجع» ... مطرح ساخت، که «غازی الدین حیدر هندی»، پادشاه «اوده»، بخشی از ثروتش را (یک میلیون ریال به پول ایران) وقف تحصیل محصلین شیعه، در کریلا و نجف کرده است... این جیره پردازی، مرتباً تا همین چندی پیش، ادامه یافت. و از آن پس نیز... به جنبش «امل»، در لبنان، پرداخت گشت.» (۱۷)

اسماعیل رانین، در این مورد چنین می‌نگارد:

«از سال ۱۸۵۰ میلادی تاکنون، به موجب اسناد رسمی حکومت هندوستان و وزارت خارجه انگلیس، در حدود ششصد نفر از علما و روحانیون، از وجوه موقوفه سفارت فحیمه انگلیس، در طهران و کنسولگری بغداد، استفاده کرده و حتی عده‌ای از آنان رسیدگتی نیز دارند.» (۱۸) برخلاف آنچه برخی تاریخ نگاران مانند کسروی نوشته‌اند، این موقوفه را، نه حق السکوت رهبری شیعه، بلکه به عنوان مهمترین اهرم مداخله «افسانه‌ای» انگلیس در ایران، تلقی باید کرد. اسماعیل رانین، از قول «هاردرینگ» نقل میکند که:

«اختیار تقسیم وجوه موقوفه «اوده هند»، در دست من، مانند اهرمی بود، که با آن می‌توانستم همه چیز را در بین النهرین و ایران، بلند کنم. و هر مشکل را حل و تصفیه نمایم.» (۱۹)

همانطوریکه ملاحظه میگردد، وقتی اسناد محرمانه رو میشوند، حقایق هویدا می‌گردند.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان  
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

آیا تا به حال چنین اسناد و مدارکی، که دال بر جاسوسی و یا همکاری جامعه بهائی، با دولت فحیمه بریتانیای کبیر باشد، پیدا شده است؟! اسنادی که نشان بدهد، آئین بهائی دست نشانده دولت انگلیس، و یا دول دیگر است؟؟

- ۱۷ - رنگ تاک، دلارام مشهوری: ج ۲ ص ۴-۱۴۳.
- ۱۸ - حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رانین: ص ۱۰۳.
- ۱۹ - حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رانین: ص ۱۰۵-۹۷.

دیگر گاه روزانه‌ها ...

<http://rouzaneha.org/GahRouzaneh/DigarGahRouzaneha.htm>

فهرست موضوعی «گاه روزانه‌ها ...»: ادبی تاریخی سیاسی دینی مارکسیستی

از نگاه فریدون ایل یکی [انظر](#) [نوشته‌های سیاسی](#) [نوشته‌ها و ترجمه‌های پراکنده](#) [گالری عکس](#) [فریدون، دانشی که رفت ...](#)

... از نگاه دیگران [عکسهای شاعران و نویسندگان و ...](#) [کتاب و نشریه](#) [آوا](#) [نما](#) [ایران در نشریات فرانسوی زبان](#) [رویدادهای ایران و جهان در امروز](#)